



شبستان اندیشه

ویژه نامه بهائیت

• نقد و تحلیل کتاب ایقان

• توبه نامه باب

• عبدالبهاء و سلمان رشدی

• آشنایی با مهناز رئوفی

• ارث زن و مرد در بهائیت

با همکاری و حمایت معاونت فرهنگی

و معاونت پژوهشی و آموزشی

سازمان تبلیغات اسلامی

به نام خدا
اللهم عجل لولیک الفرج

www.bahaismiran.com پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام
تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته
اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.
درضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismiran.com) آمادگی کامل
همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی
دوستان را نیز دارد.
و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و
خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله
بهائیت می باشد را دارد.
امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند
برداشت.
موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism\@yahoo.com

www.bahaismiran.com

شبستان اندیشه

سال اول شماره 7 و 8، اسفند 1387 و فروردین 1388

ویژه نامه بهائیت

فهرست مطالب

| | |
|----|-----------------------------|
| ۴ | مقدمه |
| ۵ | نقد و تحلیل کتاب ایقان..... |
| ۲۲ | توبه نامه باب..... |
| ۲۸ | عبدالباها و سلمان رشدی..... |
| ۳۶ | آشنایی با مهناز رئوفی..... |
| ۴۱ | ارث زن و مرد در بهائیت..... |

مقدمه

جهانی که در آن زندگی می کنیم، جهانی پر از زور است و تزویر این ابزارها، از جانب زورمندان و زراندوزان و تزویریان، نه فقط برای تصرف خاک و ملک آدمیان، بلکه برای چیرگی و اسارت اندیشه و فکر آنان نیز استفاده می شود. به گواهی آمارها، در هر چند دقیقه، یک آیین و یا بهتر بگوییم، یک سکت (sect) زاییده می شود و خلاق را به صد مکر و حیل به دنبال خود می کشد.

مهم ترین ویژگی این نوآمدگان، تاراندنشان از تعلق و تدبر است. آن هنگام که چشم و گوش خرد شخصی فریفته شد، به همراهی وارد می شود و هر بانگی را می خرد و هر اندیشه ای را برمی تابد. یکی از فرقه ها و گروه های موجود، بهائیت است. اتفاقاً سه عنصر پیش گفته در رشد و سیر این فرقه نیز به هویدایی تمام موثر بوده است. زور و قدرت دول استعمارگر، زر و سرمایه فراوان و تزویر و فریب عالمانش.

تبلیغ بهائیت، بیش از دلایل و عوامل اصلی و تصریحی، عوامل و دلایل فرعی و تلویحی دارد. بهائیت نه برای بهائیت، بلکه بهائیت برای مقابله با اسلام و تشیع.

ویژگی مهم تبلیغات بهائیت، حرکت نرم، مخملین و براندازی نرم آن است.

این ضمیمه کوچک می کوشد تا اطلاعات در خوری را هر چند به شکل مختصر، به مخاطبان گرامی ارائه کند، تا بستر و تلنگری باشد برای حرکت ها و پژوهش های پسین آن بزرگواران.

نقد و تحلیل کتاب ایقان

دکتر وحید جعفری

در این مقاله توسط قسمت های زیر با این کتاب آشنا می شویم:

قسمت اول: کتاب شناسی

قسمت دوم: تاریخ وانگیزه نگارش

قسمت سوم: محتوای دوبات ایقان

قسمت چهارم: نقد محتوای باب اول

قسمت پنجم: پاسخ به سؤالات پیرامون نقد

قسمت ششم: نمونه هایی از اغلاط ادبی ایقان

قسمت هفتم: نمونه ای از اغلاط محتوایی ایقان

قسمت اول:

کتاب شناسی

کتاب ایقان به گفته ی شوقی افندی، بزرگ ترین و قدیمی ترین کتاب بهائیت محسوب می شود. این

کتاب توسط میرزا حسینعلی بهاء برای اثبات دعاوی سید علی محمد باب در سال های 1277 یا 1278

یا 1280 هجری قمری نوشته شده است. نویسنده در این کتاب خود را «خادم فانی» و «عبد فانی» و برادر کوچک تر خودش را که جانشین باب بوده «مصدر امر» و «کلمه مستور» و باب را «نقطه» نامیده است.

این کتاب نشان از اعتقاد راسخ نویسنده به دعاوی سید باب دارد بدون این که برای خود کوچک ترین حق و مقامی قائل باشد. او این کتاب را برای خال ودایی بزرگ سید بابا یعنی سید محمد تاجر شیرازی نوشت (موقعی که وی برای زیارت عتبات عالیات به عراق آمده بود) تا او را هم بایی گرداند. اما این کتاب هیچ تأثیری در او نداشت و همچنان بر عقیده پدران خویش استوار بود تا اینکه از دنیا رفت و بنا بر وصیتش در حرم مطهر حضرت شاه چراغ شیراز مدفون گردید که شاهد بر مسلمانی اوست.

شوقی گفته است میرزا حسینعلی خواسته است با نوشتن این کتاب گامی در جهت تکمیل کتاب «بیان» بردارد که قرار بوده در نوزده واحد و 361 باب باشد، ولی ناتمام و ناقص بوده و همچنان ناقص مانده است. میرزا حسینعلی در سال 1308 (یک سال پیش از فوت) پسرش میرزا محمد علی غصن اکبر را به همراه میرزا آقا جان خادم منشی حضور را از عکا به بمبئی فرستاد تا آثار خطی او را به چاپ رساند. او چنین کرد (واز این بابت حق بزرگی بر گردن بهائیان دارد اگر چه او را بعدها به خاطر اختلاف با عباس عبدالبهاء پسر دیگر که زمام بهائیان را به دست گرفت ناقص و ملعون نامیدند) و بعد از چاپ اعلان نمود، همه نسخ قبلی بی اعتبار است و باید نسخه های دیگر بر اساس آن تصحیح شود. او این کتاب را بعد از مراجعت از کوه های سلیمانیه به بغداد نوشت. زمانی که به خاطر بدبینی های بایبان به او به جهت توطئه برای کنار زدن برادر کوچکترش از جانشینی باب ناگزیر شده بود با عنوان درویش محمد بطور ناشناس دوسالی را به آن نواحی به میان درویش سنی برود و تاثیر این مجالست و همنشینی با

دراویش در عبارات کتابش کاملاً پیداست. استاد محیط طباطبائی معتقد است این رساله تقلیدی از اسلوب انشای فارسی منسوب به سید باب بوده که نویسنده اش می خواسته حقانیت امر سید باب را اثبات و در ضمن مشق و تمرینی از کار تکمیل بیان فارسی کرده باشد. در سال 1310 نسخه ای دیگر از ایقان انتشار یافت که با این چاپ تفاوت هایی داشت، زیرا دیگر اختلافات درونی بهائیان و ازلیان بالا گرفته بود و برخی عبارات بهاء در ایقان درباره ی برادرش می توانست مستمسک خوبی برای ازلیان باشد که خود داستان مفصلی دارد و نیز صدها مورد انتقاد از لحاظ املاء و انشاء و کیفیت روایت و نقل که باید تصحیح می شد، در این چاپ تغییر یافت.

نقدهای گوناگونی از حیث ادبی و مفهومی بر این کتاب نوشته شده است. بعضی 84 خطا و بعضی دیگر 154 اغلاط و اختلافات لفظی و معنوی نسخه های چاپی و خطی و برخی تصرفات در آیات قرآنی را نشان داده و مبانی استدلال های آن را با منطق و عقل نقض کرده اند.

قسمت دوم:

تاریخ و انگیزه نگارش

گفته آمد شوقی افندی، ایقان را بزرگ ترین و قدیمی ترین کتاب بهائیت محسوب می نماید. اینک عین عبارت او را از کتاب قرن بدیع جلد دوم صفحه ی 147 نقل می نمائیم: «در بین جواهر اسرار مخزونه و لثالی ثمینه مکنونه که از بحر زخار علم و حکمت حضرت بهاءاله ظاهر گردیده، اعظم و اقدم آن کتاب

مستطاب ایقان است که در سنین اخیره دوره اقامت بغداد (1278 هجری قمری مطابق 1862 میلادی) طی دوشبانه روز از قلم مبارک نازل گردیده و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق پذیرفت و وعده ی الهی که حضرت موعود، بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود به انجام پیوست.

چنان که ملاحظه می فرمائید شوقی عبارت «اعظم» و «اقدام» را برای ایقان به کار برده و سال نگارش آن را 1278 قمری دانسته و مدت انزال آن را «دوشبانه روز» ذکر نموده است. شوقی با این عبارتش مرتکب دوخطای عمد شده زیرا به کار بردن عمارت متمم بیان فارسی برای ایقان، نادرست است به این دلیل که بیان فارسی و عربی طبق گفته باب قرار بوده 361 باب داشته باشد (19 واحد که هر واحد 19 باب داشته باشد) در حالی که باب فقط توانست 162 باب از بیان فارسی (باب دهم از واحد نهم) و 209 باب از بیان عربی (آخر واحد یازدهم) را بنویسد و اضافه شدن دو باب ایقان به 162 باب بیان فارسی دری نمی گشاید و هنوز تا 361 باب وعده داده شده توسط باب که موعود بیان می بایست تکمیل کند 197 باب کم دارد. پس معلوم است باید با بیان دنبال کس دیگری به عنوان موعود بیان باشند تا واقعا بیان فارسی و عربی را تکمیل کند تا وعده ی باب به اعجاز رسیده باشد و کتاب او متمم بیان فارسی باشد. تازه هنوز تتمیم بیان عربی روی زمین مانده است که آن خود موضوع را پیچیده تر می کند!! خطای دیگر شوقی این است که وی سال نگارش ایقان را سال 1278 دانسته است و حتما این را از عبارت خود میرزا حسینعلی در ایقان استفاده کرده که می گوید: هجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آن ها (بابی ها) باریده که با اضافه کردن 18 به 1260 سال اعلام بابت باب-سال 1278 به دست می آید. اما شوقی یادش رفته که خود میرزا در جای دیگر همین کتاب می گوید: «باری

هزار و دویست و هشتاد و سه از ظهور نقطه فرقان گذشت» و به این ترتیب زمان نگارش ایقان را حداقل تا سال 1280 مستمر و ادامه دار ذکر نموده است! یعنی نگارش ایقان حداقل دو سال طول کشیده است از سال 1278 تا 1280؛ و بدین ترتیب ادعای نوشته شدن ایقان در دوشنبانه روز توسط شوقی امری خلاف واقع و ادعایی گزاف می نماید و بهائیان را با چالش جدی روبرو می سازد و سخن رهبر آخرشان را در مورد اعظم کتب بهائیان بی اعتبار می کند. نکته ی دیگری که در قسمت نخست آمد ایمان دایی سید باب است؛ گفته شد رساله ی خالویه که بعدها ایقان نامیده شد را میرزا حسینعلی برای دعوت دایی سید باب (سید محمد تاجر شیرازی) نوشت تا او را به دعوت جدید مؤمن گرداند. علی رغم ادعای عبدالبهاء در مورد ایمان آوردن نامبرده، مورخان او را تا آخر عمر مسلمانی معتقد و نه بابی شمرده اند. محقق کرانمایه استاد سید محمد محیط طباطبائی در دو مقاله ممتع خود که در سایت بهائی پژوهی آمده در این زمینه تحقیقاتی نموده اند و شواهدی گویا نشان داده اند. به نقل از کتب مورخانی همچون تذکره ی فسائی در ذکر رجال شیراز و مدفون شدن نام برده طبق وصیتش در جوار حرم شاه چراغ در کنار اجدادش، و اگر او بابی می شده همچون رویه ی سایر بایبان مثل اصحاب بدشت و وضوهای سه گانه از دید همشهریان و مورخان مخفی نمی مانده است. گرچه فرضا ایمان هم آورده باشد دلیل درستی مطالب ایقان را نمی توانست باشد و باید خود مطالب ایقان مورد ارزیابی واقع گردد.

بحث کتاب شناسی را همین جا خاتمه داده و در قسمت بعد نگاهی به مطالب کتاب می اندازیم و به ارزیابی آن می پردازیم.

قسمت سوم:

محتوای دوبات ایقان

چنان چه عرض شد درون مایه ی کتاب، اثبات مظهریت سید باب است و بهاء‌اله در آن تاریخ خود را تابع و پیرو باب جانشین او را ازل می شمرده است و برای خویشتن هیچ مقامی قائل نبوده و خود را «عبد» و «خادمین فانی» و باب را «رب اعلی» «سلطان السلاطین» و «میرزا یحیی را» «مصدر امر» و «صبح ازلی» می نامیده است. برای اثبات مظهریت باب، میرزا حسینعلی روشی خاص را در پیش گرفته است که در ذیل بدان می پردازیم: او دقیقا عوامل عدم اقبال مردم به باب را شناسائی کرده و برای آنها چاره اندیشی نموده و راه حل ارائه داده است. او دیده بود عالمان و محققان نخستین مانع گرایش مردم به باب بودند زیرا بی سوادی او را حتی در ادبیات آشکاری می ساختند و تناقض گوئی هایش رانشان می دادند و بطلان ادعایشان را بر اساس شواهد قرآنی و روائی مبرهن می ساختند و روشنگری می نمودند و مانع گرایش مردم به او می شدند. لذا در تمام باب اول از دوبات ایقان طی 58 صفحه چوب را برداشته و به جان علماء افتاده و آن ها را بزرگ ترین مانع وسد هدایت مردم شمرده و همه ی ایشان را جاه طلب و دین فروش گفته و از مردم خواسته است اصلا دنبال عالمان نروند و اگر می خواهند به حقیقت و حقانیت باب برسند باید گوش به حرف احدی از علماء ندهند و به آن ها متمسک نشوند که اگر چنین کنند از درک حقیقت و وصول به سرچشمه حیات و معرفت محجوب و محروم گردند.

اگر هم علماء شواهدی در رد باب آوردند اصلاً هیچ توجهی به آن نصوص و مطالب معقوله و منقوله در قرآن و روایات فراوان دینی ننمایند، که مثلاً قائم موعود را دارای ویژگی هائی شمرده- که هیچ کدامش در باب نیست- و در این زمینه حتی به ظواهر آیات و روایات هم استناد نکنند و بدون تکیه به هیچ عالم و نص و دلیلی بیایند و حقانیت این ظهور را بپذیرند و فوراً بابی شوند. باب دوم از صفحه ی 58 تا پایان چاره جوئی برای دومین مشکل در سر راه گرایش مردم به باب است و آن همانا صراحت نصوص درباره ی ویژگی های قائم مبنی بر سلطنت آشکار در روی زمین و ظهور عدل و داد و محو ظلم و ستم و ایجاد حکومت سراسری توحیدی می باشد. او برای رفع این مشکل حکم داده همه ی این نصوص را باید از حالت ظاهر خارج نموده و معنوی بدانیم. مثلاً سلطنت قائم را ظاهری ندانیم و معنوی بدانیم و آن غلبه و نفوذ در قلوب است که باب هم داشت و عده ای حاضر شدند در راه او کشته شوند. پس سلطنت قائم (یعنی باب) معنوی است نه ظاهری و همین طور سایر آیات و روایات را باید معنوی دانست و از باب انتظار هیچ تغییر ظاهری در اوضاع جهان را نداشته باشید و فوراً به او ایمان آورید؛ و برای این کار هم به همه ی آیات و روایات تعرض نموده با سفسطه و مغالطه و تحریف و کم و زیاد کردن، آن ها را با مقصود خود همراه کرده است. بدین ترتیب ابتدا رابطه ی فرد را با علم و عالم در باب اول قطع نموده و سپس در باب دوم رابطه اش را با نصوص دینی هم بریده تا طبق آن نصوص از باب انتظار عدل گستری و ظلم براندازی از جهان را نداشته باشد و یک سر به حرف او تسلیم شود و فوراً بابی گردد.

قسمت چهارم

نقد محتوای باب اول

کاوش در مفاهیم باب اول ایقان، پژوهشگران حوزه ی بهائیت را با تناقضی بزرگ روبه رو می کند و آن ها را در مقابل دوگزینه قرار می دهد: مکتبی علم ستیز که در بزرگ ترین و قدیمی ترین کتابش مردم را به دوری گزیدن امز علماء و دانشمندان فرامی خواند و می گوید برای وصول به مدارج ایقان و عروج به معارج ایمان باید از علم و عقل و کتب و صحف علماء چشم بیپوشند و به همه چیز و همه کس پشت پا بنیزند تا به عیون حکمت و علم سلطان احدیت واصل و نائل شودی، که اگر گوش به حرف عالمی از علماء بدهید و یا به کتابی از کتب آنها رجوع کنید از زلال وصال ذوالجلال محروم و مقطوع خواهید شد (فلتنقطعن عن کل انفسکم یا اهل الارض...) و این سخن را از سید باب آموخته آن جا که می گوید: «فلتنقطعن عن کل علمکم و عملکم و لتستمسکن بمن ینظره الله...» و خلاصه مکتبی علم گریز و عالم گریز و بلکه علم ستیز را ترسیم نماید یا مکتبی که علم خواه است و یکی از تعالیمش را تطابق علم با دین می شمرد و این را برای خود افتخار می داند و بر آن می بالد و همه جا مطرح می کند؟ گزینه ی اول مستند به اعظم واقدم کتب بهائیت است که یک بهائی به هیچ وجه نمی تواند با آن بستیزد و آن چنان هم صریح و روشن است که قابل توجیه و تأویل و تفسیر متون رهبران، در بهائیت مجاز نیست) و راه تحری حقیقت را دوری گزیدن از علم و عالم و کتاب و نصوص دینی معرفی می کند. البته کسی که متون بهاءاله را بشناسد می داند این مخالفت بهاء با علماء تازگی ندارد و او علمای اسلام را در ایقان «همج رعاع» - پشه های

سرگردان-خوانده ودر جاهای دیگری از کتاب هایش آن ها را«ذئاب و حمر»- گرگان وخران- نام نهاده.امام جمعه اصفهان را «رقشا»-کرم خالدار ماده- گفته و حاج کریم خان کرمانی صاحب ارشاد العوام را«تراب،زاغ وکلاغ»خوانده است و معلوم نیست این رفتار او با آن عبارتش در کتاب اقتدارات چه نسبتی دارد آن جا که می گوید «الادب قمیصی»ادب پیراهن من است؟! آیا نسبت دادن القاب زشت به علمای اسلام در طول دوره ی غیبت ،مصدق ادب است؟اگر رجوع به عالمان در فهم حقیقت وحقانیت هر مدعی جدید نبوت ورسالت(که در طول زمان هم کم نبوده اند)ومشاوره با آنان گناه نابخودنی است پس پذیرش همه مدعیان به صرف ادعای آنها الزامی است!آیا اگر رابطه ی مردم را با عالمان ودانشمندان قطع کنیم آن هارا آماده پذیرش ادعای هر مدعی عوام فریبی نکرده ایم؟اگر سخن علما در مورد مدعی جدید وموعود آینده حجت نیست پس اصل آمدن موعود که توسط همین عالمان به گوش مردم رسیده هم نباید حجت باشد!!این درون مایه ی باب اول بزرگ ترین کتاب بهائیان است تا قضاوت شما چه باشد.

قسمت پنجم:

پاسخ به سؤالات پیرامون نقد ایقان

این قسمت را اختصاص می دهیم به پاسخ مطالب افرادی که با دقت بحث ایقان را پی گیری می فرمایند. عده ای گفته اند: «اولا کتاب ایقان به مانند کتاب قرآن معجزه ی حضرت بهاءاله نیست که به آن مبارزه طلبی شود.»

عرض می کنم نظر جناب شوقی افندی چیز دیگری است. ایشان می فرمایند کتاب ایقان کتابی از مجموعه ی کتب آسمانی دیانت بهائی است آن هم عظیم ترین و قدیمی ترین آن ها که معجزه وار ظرف دوشبانه روز از جانب خداوند نازل شده است. تعبیری از این قوی تر پیدا می کنیم: «اعظم است، اقدم است، آسمانی و منزوی است، معجزه دو شبانه روزی است.»

نکته ی بعدی را چنین فرموده اند: «بر فرض وجود (اغلاط ادبی)، نکته ی مهم آن است که مفاهیم ارزشمند ایقان درک شود، نه آن که مرتبا به دنبال اشتباه ادبی در آن بگردیم، چون خلاف قرآن که کتابی ادیبانه است، ایقان چنین ادعایی ندارد و وجود اشتباه ادبی، دلیل باطل بودن آن نیست.» عرض می شود وقتی کتابی آسمانی شد و از ناحیه ی خداوند نازل گردید وجود یک غلط هم در آن پذیرفتنی نیست و دلیل بطلان آن است زیرا خداوند که چیز غلط نازل نمی فرماید و نسبت دادن غلط به ساحت قدس الهی زبینه ی موحدان نیست؛ و ما در ادامه همین مباحث نمونه هایی از ان اغلاط را که فقط اغلاط

ادبی هم نیست بلکه غلط مفهومی، تحریف آیه و روایت و حتی تحریف اشعار شاعران است خواهیم آورد.

نکته ی سوم آن که فرموده اند: «تجلیل حضرت بهاء‌اله از نقطه ی اولی، منافی ادعای بعدی ایشان نخواهد بود.»

عرض می‌کنم: چگونه منافی نخواهد بود در حالی که برادرش را «مصدر امر» و «صبح ازلی» می‌خواند و مدتی بعد شنیع‌ترین نسبت‌ها را به او می‌دهد؟ باب را «سلطان السلاطین» و «رب اعلی» می‌خواند و خود را «عبد» و «خادم فانی» می‌شمرد در حالی که شوقی او را در آن حال مظهر الهی می‌دانسته که اعظم کتب بر او نازل شده است؟ بالاخره او «عبد» و «خادم» بوده یا نبی و رسول؟ اگر حکمت و تقیه این‌طور اقتضا می‌کرده اصلاً برای چه آمده و چرا در زمان مناسب خودش نیامده و مگر اصلاً در بهائیت تقیه وجود دارد؟ و همین‌طور سوالات دیگر.

و در پایان فرموده اند: «سوما دانشمندان هر قوم، به شرطی که مردم را به سوی حقیقت فراخوانند، مرجع مناسبی برای مراجعه هستند، اما در صورتی که برای حفظ مقام و مرتبه ی خویش، مردم را از تحری حقیقت بازدارند، رجوع به آنان از سم مهلک خطرناک‌تر است. سابقه ی این امر در زمان ظهور عیسی مسیح وجود داشت که بزرگ‌ترین دشمنان آن پیامبر خدا، دانشمندان یهودی بودند و همان‌ها بودند که می‌خواستند عیسی را به هلاکت رسانند. وانگهی مگر مردم خودشان شعور ندارند که برای پذیرش امر فطری و عقلانی حضرت بهاء‌اله، محتاج به دانشمندان باشند؟ تعالیم حضرت بهاء‌اله، بر مبنای ضمیر روشن انسان‌هاست و برای درک آن باید قلبی روشن داشت، نه مغزی انباشته از خرافات و افسانه‌ها، در

طول تاریخ نیز، دانشمندان هر قوم، آخرین گروهی بودند که به پیامبران، ایمان می آوردند. به همین دلیل، حضرت بهاء‌اله، مردم را از مراجعه به این دانشمندان، برحذر می داشتند والا رجوع به دانشمندی که امر آن حضرت را به مردم ابلاغ می کنند، عقلا واجب خواهد بود.»

عرض می کنم اصل محتوای باب اول ایقان، احتراز از همه ی علمای قوم است و خط کشی خاصی بین علماء ننموده است که گفته شود منظور علمای سوء است و علمای سوء هم کسانی هستند که به مدعی جدید ایمان نیاورده اند. این هم که عقلانی نیست هر مدعی که از راه برسد به علما اهانت کند و هر کس با او همراه شد و ادعایش را پذیرفت او را عالم خوب و بقیه را عالم سوء محسوب نماید. بهاء‌اله همه ی علمای عصر را «همج رعاع» خوانده، چون به باب ایمان نیاورده اند و به آن ها لقب «کلاغ، زاغ، کرم، خر، گرگ و...» داده است. ضمن آن که برخلاف فرمایش شما همیشه این طور نبوده که علماء به انبیاء ایمان نیاورند یا آخرین گروهی باشند که ایمان می آورند. مثلا در زمان حضرت موسی (ع) علمای قوم یعنی «سحره» اولین گروهی بودند که ایمان آوردند و حاضر شدند شدیدترین شکنجه ها را در راه دیانت موسی تحمل کنند و در این راه شهید شوند. اما در مورد بهائیت ابتدا باید حقانیتش مورد بحث قرار گیرد و ثابت شود و آن گاه با ادیان دیگر مقایسه شود. باید ثابت شود به چه دلیل دین آسمانی و آئین ربانی ست؟ رهبران چه مقامی دارند؟ (رسالت یا نبوت یا... چون بهاء‌اله گفته است نبوت و رسالت به وجود حضرت محمد (ص) پایان یافت) و به فرض صحت، چه دستاورد ویژه ای دارد که در ادیان دیگر نبوده و متناسب با این دوران است؟ بنابراین نمی شود گفت چون بعضی علماء با بعضی انبیای گذشته مخالفت کردند و همه ی علماء هم با باب مخالفت کردند پس باب هم مثل انبیای

گذشته، پیغمبر است! آیا این دستاورد خوبی برای هر مدعی کاذب و فریبکاری هم نمی تواند باشد که مخالفت عالمان را با خود دلیل صدق دعوت خود بپندارد و از مردم بخواهد به همین دلیل به او ایمان بیاورند. جناب عالی این را می پذیرید؟ آری مردم خود بر اساس فطرت و تعقل می توانند راه را بیابند، لیکن بهاءاله راه تعقل را هم بسته (شواهدش ذکر خواهد شد) و برای تطبیق نصوص دینی در مورد قائم آنها را از مراجعه به منابع و کتب و روایات و نصوص و مبینین آنها یعنی علماء بر حذر داشته و خلاصه گفته هر طور من گفتم همان را بپذیرید. یعنی اگر در نصوص آمده بود، پس از اسلام دینی نمی آید و قائم باید دنیا را از ظلم و ستم پاک نموده و از عدل و داد پر کند و باب چنین نکرد، کاری به علماء نداشته باشید و چرا حرف مرا بپذیرید و تردید هم نکنید. چنین است باب اول ایقان.

قسمت ششم:

نمونه هایی از اغلاط ادبی ایقان

پرداختن به اغلاط ایقان را از آن جهت پی می گیریم که اولاً به ان وعده داده ایم و ثانیاً نشان دهیم ایقان نه چنان که حضرت شوقی ادعا فرموده اند این کتاب معجزه نیست و منزلت از ناحیه ی رب العزه هم نیست (زیرا نسبت دادن غلط به ذات ذوی الجلال زینبده ی بهائیان اگر خود را موحد می دانند نیست) و ثالثاً صدور چنین عبارات و مفاهیمی در خور یک نویسنده ی درجه چهارم که بخواهد متنی را برای مخاطب خاص یا عموم هم بنگارد نیست؛ زیرا از اصول اولیه فصاحت و بلاغت، رعایت استواری

کلاک، صحت عبارات و رعایت قواعد براساس زبان منتخب برای ارتباط است. فعلا برای شروع در همان 8 صفحه ی اول ایقان وجود 10 غلط ادبی را فهرست وار عرض می نمایم. (از مجموع همان 154 غلطی که استاد محیط طباطبائی بدان اشارت داشته اند و در فرصتی دیگر بنا به تقاضای محققان ممکن است بقیه ی آن ها را هم ذکر نمایم.)

- 1- عبارت «فلتقدسن» در ص 2 س 2 (صنشان صفحه وس نشان سطر) غلط است زیرا لام امر بر سر جمع مخاطب امر داخل نمی شود. چنان که بعضی بهائیان در بعضی نسخه های اخیر متوجه این غلط شده اند و عبارت «منزول من الله» ایقان را تصحیح کرده و به جای آن کلمه ی «قدسوا» را نشانده اند!
- 2- عبارت «لعل اتصلن» در ص 2 س 3 دارای دو غلط است؛ زیرا اولاً «لعل» که از حروف مشبیه بالفعل است بر سرفعل داخل نمی شود و ثانياً مؤکد نمودن مدخول «لعل» به نون تأکید غلط است چون ترجی با تأکید، به خصوص تأکید ثقلیه سازش ندارد.
- 3- عبارت «اعصار و اقرا» در ص 4 س 15 غلط است، زیرا جمع قرن به فتح قاف به معنای زمان، قرون است نه اقرا. خواسته اند هم قافیه اعصار بگویند متوجه غلط بودن اقرا نشده اند.
- 4- عبارت «مستشرق» در ص 6 س 8 غلط است و صحیح آن در اینجا «مشرق» است.
- 5- عبارت «جمال ازلیه» در ص 6 س 15 غلط است، چون جمال مذکر است و صفتش هم باید مذکر باشد.
- 6- عبارت «بجناحین الایقان» غلط است و نون در اضافه حذف می شود و صحیح آن «بجناحی الایقان» می شود.

7- عبارت «مخمود» در ص 8 س 1 غلط است زیرا خمد فعل لازم است و فعل لازم اسم مفعول ندارد و صحیح آن «خامد» است.

8- عبارت «از آب عنصری افسرده نشود» در ص 8 س 2 غلط است، زیرا ماء تکذیب معرضین، آب عنصری نیست بلکه آب معنوی است! علاوه بر این که هیچ با ذوقی تکذیب و اعراض را به آب که که مایه ی حیات است تشبیه نمی کند.

9- عبارت «ببصر الحديد» در ص 8 س 4 غلط است، زیرا معرفه صفت نکره نمی شود.
ذکر بقیه ی اغلاط ادبی ایقان را به وقت دیگری مؤکول می کنیم؛ اگر چه ما به نقد محتوای ایقان هم پرداخته و خواهیم پرداخت لیکن اشاره به همین اغلاط ادبی هم مهم است، چنان که مبلغ بزرگ بهائیان با مطرح کردن تنها 3 یا 4 غلط ادبی از متون انتقادی شیخ الاسلام تفلیسی بر ایقان نتیجه گرفته است که او ادم بی سواد است و به حرف هایش نباید توجه کرد! با همین استدلال میرزا ابوالفضل گلپایگانی، با کتابی که 154 غلط ادبی دارد چه باید کرد؟!

قسمت هفتم:

نمونه ای از اغلاط محتوایی ایقان

عرض شد محتوای باب اول ایقان تأکید تمام بر عدم رجوع مردم به علماء در اثبات حقانیت مظهر جدید یعنی سید باب است. او به عنوان دلیل از تاریخ شاهده می آورد که تمام علمای زمان ها با انبیاء الهی

مشکل داشته اند؛ به طوری که هم خود ایمان نیاورده اند و هم مانع ایمان آوردن مردم شده اند. بعد از این استدلال نتیجه می گیرد که همان طور که مخالفت علماء با انبیاء حقانیت آنها را خدشه دار نمی کند، همین طور مخالفت علماء هم با باب حقانیت او را به عنوان یک ظهور، مخدوش نمی سازد بلکه اصلا حقانیت او را ثابت می کند.

گفتیم اولاً مقدمه تاریخی بحث که استدلال بر آن استوار شده است غلط است، زیرا این طور نبوده که علماء همیشه با انبیاء به مخالفت برخاسته و یا آخرین گروهی باشند که ایمان آورده باشند. به عنوان نمونه علمای زمان حضرت موسی (ع) یعنی «سحره» اولین گروهی بودند که ایمان آوردند و حاضر شدند تا پای شهادت در این راه جام فشانی نمایند و نیز بحیرای راهب عالم مسیحی با دیدن نشانه های پیامبری در سیمای پیامبر اکرم (ص) حتی پیش از بعثت به او ایمان آورد. پس استدلال او نقض می شود. ثانیاً به فرض که علماء با باب مخالفت کرده باشند باید حرف آنها مورد بررسی قرار داد نه اصل مخالفتشان را. احتمال دهیم علماء راست گفته باشند. ثالثاً آیا هیچ دلیل دیگری برای اثبات حقانیت باب جز این دلیل وجود نداشت که بهاء‌اله 58 صفحه ی ایقان را در این زمینه قلم فرسایی نماید؟

اما نکته ی دیگر در صفحه ی 10 کتاب ایقان وجود دارد که شایسته بررسی است. بهاء‌اله می گوید: «همه انبیاء به اذن علمای عصر، سلسبیل شهادت را نوشیدند» این سخن به غایت نادرست است، زیرا از میان همه ی پیامبران، بیش از دوسه نفر شهید نشدند و آن ها هم به اذن علماء نبوده است: حضرت یحیی را پادشاه جبار به واسطه ی غلبه ی شهوت و درخواست زن فاسقه ی فاجره کشت و حضرت زکریا و حضرت اسمعیل بن حزقیل را هم مردم خودسرانه و بدون اطلاع علماء کشتند و بقیه ی انبیاء همچون

حضرات آدم، نوح، هود، صالح، ادريس، یونس، یعقوب، یوسف، ایوب، اسمعیل، اسحق، ابراهیم، موسی، و... هم به اجل خودشان از دنیا رفتند. حضرت عیسی (ع) را هم قرآن می فرماید: «وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم» و خود میرزا در ص 56 سطر 10 می گوید عیسی (ع) از میان قوم غایب شد و به فلک چهارم ارتقاء فرمود. بنابراین ادعای یاد شده ایقان مبنی بر این که «همه ی انبیاء به اذن علمای عصر، سلسبیل شهادت را نوشیدند» کاملاً غلط می باشد. ضمن آن که این استدلال به سید باب هم نفعی نمی رساند، زیرا علماء وقتی رفتار سید باب را دیدند که روزی ادعای باییت می کند ولی ساعتی بعد توبه می کند، روزی ادعای قائمیت و نبوت می کند و بعد توبه نامه می نویسد و می گوید: «استغفرالله من ان ینسب الی امر»، حکم به خبط دماغ و دیوانگی به او دادند و نه قتل او. بعدها حکومت به خاطر جنگ ها و آشوب های بایقان در سراسر کشور به خاطر خشکاندن ریشه های فتنه او را دار آویخت. حال باید پرسید: «چرا بهاء اله در ایقان به چنین مطلب نادرستی تکیه کرده و آن را مبنای استدلال خود نموده است؟!»

والسلام

توبه نامه باب

سید جواد رضوانی

کارگزاران استعمار برنامه خروج و ادعای «سید علی محمد باب» را به دقت طراحی کرده بودند و چون در روایات شیعه آمده است که هنگام ظهور حضرت مهدی (ع) گروهی از مردم خراسان به رهبری یک روحانی وبا پرچم های سیاه به یاری آن حضرت خواهند آمد ،عوامل سفارت روس پس از زندانی شدن سید علی محمد باب در قلعه چهریق ماکو،یکی از کارگزاران خود به نام ملاحسین بشرویه را به خراسان فرستادند و او را در روستاهای آن منطقه شایع می ساخت که حضرت صاحب الزمان ظهور کرده است و همگی باید با اسب و شمشیر و پرچم های سیاه به یاری او بشتابید و برخی از مردم ساده دل روستایی آن ایام که ظلم و جور اربابان و حکام و ستم جاری در ارکان حکومت قاجار و ملوک الطوایفی بعد از صفویه تا آن ایام وزد و خوردهای خانمان سوز مدعیان سلطنت بعد از کریم خان زن و ظلم و کشتار آغامحمد خان قاجار و جنگ های ایران و روسیه و پیروزی کفار یعنی روسیه تزاری را علائم ظهور حضرت می دانستند ،برای اینکه در شمار یاران نخستین حضرت مهدی (ع) باشند،از یکدیگر سبقت می جستند و به سرعت آماده می شدند و مرکب و شمشیر و غذای مختصری برای بین راه برمی داشتند و دسته دسته به ملاحسین بشرویه می پیوستند تا برای نجات «سید علی محمد باب» ابتدا پایتخت و سپس به آذربایجان بروند.

خبر هجوم روستاییان خراسانی موجب هراس شاه قاجار و درباریان شد و باعث گردید تا به سرعت گروهی بزرگ از سربازان حکومتی را همراه با توپ و تفنگ و مهمات آتش زای جنگی به جانب خراسان گسیل دارند. سرانجام گروهی سربازان حکومت و روستاییان خراسانی در نزدیکی قصبه بسطام-حوالی شاهرود کنونی-بایکدیگر برخورد کردند و سربازان حکومتی با برتری خاصی که از نظر تجهیزات جنگی داشتند، به قلع و قمع روستاییان پرداختند.

پس از این زدو خورد خونین و بروز بلوا و آشوب در نقاط مختلف کشور، بنا به پیشنهاد میرزا تقی خان امیر کبیر سید علی محمد باب را از قلعه چهریق به تبریز آوردند و ناصرالدین شاه که در آن موقع ولیعهد بود دستور داد تا جلسه ای با حضور علمای آذربایجان تشکیل شود و نیز فرمان داد تا برای بررسی و شناخت بهتر عقاید «باب» او را به حضورش بیاورند و از وی خواست تا با علمای حاضر در این جلسه-که اکثرا از پیروان فرقه «شیخیه» بودند-مناظره نماید.

ناصرالدین میرزای ولیعهد گزارشی از این جلسه برای پدرش محمد شاه قاجار فرستاده که در آن آمده است:

«قربان خاک پای مبارکت شوم...اول حاج ملا محمو پرسید مسموع می شود تومی گویی من نایب امام زمان هستم و بابم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری توست. (باب) گفت: بلی، حبیب من، قبله من، من نایب امام هستم و باب امام هستم و آنچه گفته ام و شنیده ای راست است و اطاعت من بر شما لازم است...به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تا کنون انتظار او را می کشید منم...»

بعد از آن پرسیدند از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: بسم الله الرحمن الرحيم، سبحان الله والقدوس السبوح الذی خلق من السموات و الارض کما خلق هذا العصا آیه من آیانه. (او) اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند و تاء سماوات را به فتح خواند. گفتند مکسر بخوان آنگاه و الارض را مکسور خواند. امیر ارسلان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد، من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: «احمدالله الذی خلق العصا کما خلق الصباح والمساء». باب بسیار خجل شد. بعد از آن مسائلی چند از قصه و سایر علوم پرسیدند و جواب گفتن نتوانست. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام احضار کرد و باب را به چوب مضبوط زده و تنبیه نموده و توبه کرد و باز گشت و از غلط های خود انابه و استغفار کرد و التزان پایه مهر سپرد که دیگر از این غلط ها نکند. امر، امر همایون است...» (1) - «کشف الغطاء» اثر میرزا ابوالفضل گلپایگانی، صص 204-201، به نقل از بهائیت در ایران)

بر اساس مدارک و نوشته های موجود در پایان این مجلس «سید علی محمد باب» که تاب مجازات را نداشت، دست از ادعای خود کشید و توبه نامه ای رسمی به خط خود نوشت.

از توبه نامه پایه مهری که ناصرالدین شاده در گزارش به پدرش محمد شاه یاد می کند نشانی در دست نیست اما یک نامه از «علی محمد باب» به ناصرالدین میرزا ولیعهد باقی مانده که اصل آن در کتابخانه مجلس شورای ملی است. (*1) - در کتاب بهائیان نوشته سید محمد باقی نجفی صفحه 224، در مورد این توبه نامه چنین آمده است: «آنچه مسلم است، صورت اصلی دستخط علی محمد شیرازی، در قاپ عکسی، در سالن قدیمی کتاب خانه مجلس شورای ملی آویزان بوده است. مطلعان و کسانی که به

کتابخانه مجلس رفت و آمد داشته و دارند، اذعان می دارند که خود صورت دستخط علی محمد شیرازی را که در قاب عکسی در سالن کتاب خانه مجلس شورای ملی آویزان بوده، کراراً دیده اند و در زمان مسؤولان وقت، آن را برداشته، به کجا برده و یا تحویل داده اند، معلوم نیست! مؤلف این کتاب در آبان 1353، تحقیقات جامعی در کتابخانه مجلس شورای ملی به عمل آورد ولی مسؤولان از توبه نامه مذکور اطلاعی نداشتند و از آنجایی که احتمال داده می شد در صندوق کار پردازگی مجلس گذارده شده باشد، کوشش به عمل آورد تا به محتویان صندوق مذکور، دستیابی پیدا کند. ولی بعدها معلوم شد که توبه نامه در صندوق کار پردازگی موجود نیست!... از آنجایی که صاحب اصلی این سند، ملت ایران می باشند، می بایست تحقیق و بررسی هایی از مسؤولان کتابخانه در سنوات مختلف خاصه در سال های 1315 به بعد صورت پذیرد، تا از سند مذکور اطلاع دقیق و یا در صورت اثبات مفقود شدن آن پرده ها از یک دستبره جنایتکارانه بالا رود و نقشه های زعمای بهائی ایران به عنوان خدمت به کتاب خانه مجلس و در لباس کتاب بردار و مسؤولان کتاب خانه معلوم همگان گردد!...» همچنین نورالدین چهاردهی در صفحات 89-90 کتاب «بهائیت چگونه پدید آمد»، چاپ دوم تابستان 1369، که توسط چاپ و انتشارات آفرینش منتشر شده می نویسد: «در کتاب بیان الحق تألیف سید عباس علوی، توبه نامه سید باب را تأیید کرده است» وی در ادامه می نویسد: «در ایام محمد رضا مخلوع در میدان بهارستان اغتشاشی برپا، بهائیان مجلس را به آتش کشیده که توبه نامه می سوزد خساراتی وارد آمده اما توبه نامه محفوظ ماند» و در صفحه 178 کتاب در مورد وضعیت فعلی این سند می نویسد: «ارباب کیخسرو در ایامی که وی در کرمان به سر می برد به معلمی اشتغال داشت و همسر دوم وی از خاندان بهائی بود. در اوقاتی

که در مجلس شورای ملی بود بهائیان با وی تماس گرفته و حاضر شدند مبلغ دوازده هزار تومان که در آن سنوات ثروت معتناهی بود به ارباب کیخسرو داده واصل توبه نامه باب را که در صندوقی در کتابخانه مجلس مضبوط بود ابتیاع کنند وخیلی اصرار و سماجت کردند بر ما معلوم نیست علت استنکاف ارباب کیخسرو به چه سبب بود. فرمان مشروطیت و نطق افتتاحیه مظفرالدیت شاه نیز در جعبه ای در کتابخانه مجلس محفوظ است که فرمان مشروطیت به خط قوام السلطنه است. در زمانی که ریاست مجلس به عهده مهندس ریاضی بود استاد بوذری که از اساتید به نام خط است احضار و به وی گفت توبه نامه باب مفقود شده است، استاد نشانه صندوقی را داد و پس از آوردن صندوقچه توبه نامه باب در آن موجود بود که اکنون نیز در کتابخانه مجلس جمهوری اسلامی نگهداری می شود و آقای حائری که مردی دانشمند و متدین و از خاندان علمای بزرگ تشیع است، پیش از دیگران صلاحیت ریاست کتابخانه مجلس را دارا می باشد و آثار ارزنده در فهرست کتب خطی کتابخانه منتشر ساخته است.»*

متن این نامه که گروهی آن را توبه نامه باب می دانند به این شرح است:

«فداک روحی الحمدالله کما هو اهل و مستحقه که ظهورات فضیل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمدالله ثم الحمدالله که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر محرمان و ترحم بر یاغیان فرموده. شهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موفق به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول او (ص) و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من

عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق رانخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلمم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد، استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی الامر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت الله (عج) را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رافت و رحمت خود سرافراز فرمایند، والسلام.» (1- به نقل از کتاب قائمیت مرحوم «محمد تقی شریعتی» و نیز کتاب گوشه های فاش نشده ای از تاریخ، چند «چشمه» از عملیات حیرت انگیز کینیاژ دالگورکی، جاسوس اسرار آمیز روسیه تزاری، یادداشت های کینیاژ دالگورکی، انتشارات کتاب فروشی حافظ، سید ابوالقاسم مرعشی، ص 15)

پس از یان ماجرا باب را دوباره به زندان برگرداندند. اما عوامل استعمار دست از تلاش خود برنمی داشتند و همه جا با رواج این شایعه که امام زمان ظهور کرده ایجاد بلوا و آشوب می کردند.

عبدالبهاء و سلمان رشدی

دکتر سیما مبلغی

نزدیک بیست سال است سلمان رشدی به خاطر اهانت به پیامبر بزرگوار اسلام(ص)مورد خشم و نفرت مسلمانان جهان است.اعطای لقب سر(Sir) از سوی دربار انگلیس به او،چه معنایی دارد یا می تواند داشته باشد؟

طبق عرف انگلیس،لقب «سر»ونشان وشوالبه گری (knighthood)به کسانی اعطا می شود که کارها وخدمات برجسته وارزشمندی برای دولت انگلیس انجام داده باشند.
سؤال:

عباس عبدالبهاء وسلمان رشدی،چه خدمات برجسته ای برای انگلیس انجام داده اند که از دید دربار انگلیس شایسته دریافت چنین نشان خدمت گزاری بزرگ شده اند وباید مورد ستایش وتقدير قرار گیرند؟!؟

دولت انگلیس با چه انگیزه ای به نویسنده کتاب موهن آیات شیطانی(که نه تنها خشم واعتراض مسلمانان بلکه همه پیروان ادیان توحیدی را برانگیخت)چنین لقب برجسته ای را تقدیم می کند؟! آیا این تقدیر از رشدی به عنوان توهین کننده به اسلام وپیامبر اکرم(ص)نشان از اسلام ستیزی دربار انگلیس ندارد؟!؟

در بحبوحه جنگ جهانی اول نیز دولت انگلیس لقب سرونشان شوالبه گری(نایت هود)را به رهبر بهائیان عباس افندی داد.دقیقا در زمانی که قوای استعماری انگلیس در حال نابود کردن دولت مسلمان

عثمانی و تسخیر سرزمین های فلسطین بود تا مقدمات تأسیس دولت اسرائیل را فراهم کند، رهبر جامعه بهائی را شایسته دریافت نشان شوالیه و لقب SIF دانسته و این نشان را به او اعطا می نماید.

جالب است دانسته شود یکی از کسانی که این نشان را دریافت نمود جاسوس دو جانبه ای به نام

«اوالگ بور دیوسکی» بود که هم برای روسیه کار می کرد و هم برای انگلیس جاسوسی می نمود!!!

جناب عبدالبهاء که خود را مدافع مظلومان می شمرد در پشت پرده با انگلیس چه راز و رمزی داشته که باید به این نشان نواخته شود؟!

دریافت خفت بار این نشان از دست فرمانده سپاه اشغالگر انگلیس در فلسطین در کنار پرچم انگلیس

توسط عبدالبهاء را تصور کنید و بعد مقایسه کنید آن را با شاعر آزاده ی هندی به نام «رابیندرانات

تاگور» که وقتی خواستند این نشان را به او بدهند نامه ای به نایب السلطنه انگلستان در هند به نام «لرد

چملس فورد» نوشت و گفت:

«این نشان شوالیه را که به من داده اید نمی خواهم. بیخ ریش صاحبش بماند. آن نامه از

سطر سطرش، درد و داغ می جوشد و تار و پودتان را آتش خواهد زد.»

اما عبدالبهاء هم در همان زمان با نگارش نامه ای خطاب به جورج پنجم امپراطور انگلیس برای او دعا

می کند و تأییدش را از خدا می خواهد و آرزو می نماید سرمایه اش بر سر سرزمین فلسطین هماره

مستدام باشد!!!

در بحبوحه جنگ جهانی اول که قشون غاصب انگلیس برای درهم کوبیدن دولت مسلمان عثمانی در خاورمیانه وهر گونه مقاومت خلق ستمدیده فلسطین(که در آن زمان جزئی از امپراطوری عثمانی بود)به حیفا وارد می شود با کمبود آذوقه روبرو شده ودر خطر شکست قرار می گیرد.

عباس عبدالبهاء که این موضوع را متوجه می شود پس از گفتگو با افسران ارشد انگلیسی آنها را از نگرانی خارج می کند و می گوید:

«من به اندازه ارتش شما آذوقه دارم ودر ب انبارهای خویش را که از قبل آذوقه زیادی در آن

پنهان کرده بود برروی سپاهیان انگلیسی می گشاید.»

واین موضوع باعث پیروزی سپاهیان انگلیس در فلسطین می شود.

(کتاب لیدی بلامفلید به نام «the chosen highway» صفحه 210.ناشر این کتاب در پاورقی همین

صفحه اضافه می کند که خانم بلامفلید اکثراً یادآوری می کرد که این مخازن گندم عبدالبهاء در زمان

سلطه قشون عثمانی مخفی گاه خوبی برای حفظ گندم ها بوده است!)

و بدین ترتیب راه برای تحکیم تسلط ارتش انگلیس و مقدمات حمایت از تشکیل یک دولت یهود در

منطقه فلسطین هموار می گردد.

جالب تر آن که عبدالبهاء این سلطه غاصبانه دولت استعمارگر انگلیس را بر سرزمین فلسطین به «برپا

شدن خیمه های عدالت» تعبیر نموده و براین نعمت عظمی،خدای را سپاس می گذارد و تأییدات جرج

پنجم امپراطور انگلستان را مسئلت و جادانگی سایه این امپراطور تجاوزگر را بران سرزمین آرزو می

کند!!!(1- به نقل از کتاب مکاتیب جلد 3 صفحه 347)

عبدالبهاء نامه به شرح متن زیر را خطاب به امپراطور انگلیس صادر نموده است:

«اللهم اید الامپراطور العظم جورج الخامس اهل انكلترا بتوفیقاتك الرحمانیه وادم ظلها الظلیل علی هذا

الاقلم الجملی» (2-مکاتیب جلد 3 ص 347 نوشته عبدالبهاء)

یعنی خداوند جرج پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی خویش تأیید کن و سایه اش را براین

سرزمین (فلسطین) همیشگی و جاودانه دار!!!

این موضوع اثرات فراوانی بر مبارزان فلسطینی می گذارد به طوری که جمال پاشا حاکم دولت عثمانی

که در مقابل سپاه انگلیس مقاومت می نمود آن قدر از این موضوع عصبانی می شود که می گوید: «هر

طور میل عباس افندی باشد بین دار زدن و کشتن مختار است هر کدام را خواست او را مجری

کنم.» (خاطرات حبیب جلد 1 صفحه 446)

عبدالبهاء مراحم عالیّه خویش را نثار یهودیان می کند بلکه پیشگوئی می کند که:

«اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند

نمود. سلطنت داودی وحشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریح الهیه است و شک و تردیدی

ندارد. قوم یهود عزیز می شود، در ظل امر وارد می شود و تمام این اراضی بایر آباد و دائر خواهد شد. تمام

پراکندگان یهود جمع می شوند و تردیدی در آن نیست مقام اعلی به بهترین طرز ساخت خواهد

شد، دعا و مناجت انبیای الهی به هدر نمی رود و وعده های الهی تماماً تحقق خواهد یافت. اسارت

و در بدری و پراکندگی یهود مبذل به عزت ظاهری آنها می شود. حتی به حسب ظاهر عزیز خواهند

شد. (خاطرات حبیب جلد 1 صفحه 20)

وسپس زمانی که پیروزی اسرائیل مسجل می شود، عبدالبهاء دست به آستان الهی برداشته برای عزت اسرائیل و شوکت یهودیان که توانسته اند مردم فلسطین را آواره و در بدر نمایند دعا می کند و می گوید:

«اسرائیل عن قریب جلیل گردد و این پریشانی به جمع مبدل شود، شمس حقیقت طلوع نمود و پرتو هدایت بر اسرائیل زد تا از راه های دور با نهایت سرور به ارض مقدس ورود یابند.»

وسپس از صمیم قلب بزرگی یهود را از خداوند بزرگ مسئلت دارد که:

«ای پروردگار وعده خویش آشکار کن و سلاله حضرت جلیل را بزرگوار فرما. توئی مقتدر و توانا و توئی بینا و شنوا و دانا» (خاطرات حبیب جلد 1 صفحه 53)

در مقابل دولت اسرائیل بسیار نمک شناس خواهد بود اگر به این الطاف پاسخ نگوید. این است که وظیفه خویش را عمل نموده همه گونه وسائل راحتی و آسایش اهل بهاء را فراهم می آورد:

شوقی افندی می گوید:

«دولت اسرائیل وسائل راحتی ما را فراهم کرد» (2- اخبار امری سال 107 بدیع شماره 8 صفحه 2) و سپس در حالی که در اغلب کشورهای اسلامی شعائر امر بهائی ممنوع اعلام گردیده، دولت اسرائیل همه گونه آزادی را به بهائیان ارزانی داشته، حتی آنها را از مالیات های گزاف معاف می کند:

«در اراضی قدس شعائر امریه بی پرده و حجاب مجری گشت و تسجیل عقدنامه بهائی در دوائر حکومتی و معافیت مقامات و توابع آن از رسوم دولت از طرف اولیای امور تصویب گردید» (3- توقیعات مبارکه نوروز 101 بدیع صفحه 159)

می دانید که برای کشوری که در حال جنگ است کمک های مالی بسیار حیاتی است تا بتواند دشمن را از پای در آورد، دولت اسرائیل هم که در آن زمان با ملت محروم فلسطین در حال جنگ بوده به این کمک های مالی بسیار محتاج بوده و در پی جمع آوری اعانات مختلف از یهودیان و دول اروپائی بوده است، اما یادش نمی رود که هرگز به «دوستان خودش» فشاری وارد نیاورد و «متحدانش» را در مضیقه نگذارد به این خاطر تمام مصالح ساختمانی سنگین قیمت بهائیان را که از خارج (به خصوص ایتالیا) برای ساختن مقام اعلی (مقبره علی محمد باب) و دیگر ساختمان های مقرر بهائیان در حیفا و عکا وارد می شود از گمرکی های سرسام آور به کلی معاف می کند:

«دولت اسرائیل برای مصالح ساختمانی مقام اعلی گمرک نمی گیرد» (1- اخبار امری شهریور 1330 شماره 5 ص 11 ستون دوم) و از همه جالب تر، سخنان خانم روحیه ماکسول، همسر آمریکائی شوقی ربانی است که الحق در مقام کنیز بهاءاله (امه البهاء) حرف آخر را در مورد رابطه بهائیت با اسرائیل و صهیونیسم ادا کرده است و ابراز داشته که:

«من ترجیح می دهم که جوان ترین ادیان (بهائیت) از تازه ترین کشورهای جهان (اسرائیل) نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت آینده ما (یعنی بهائیت و اسرائیل) چون حلقه های زنجیر به هم پیوسته است.» (2- اخبار امری دی ماه 1340 شماره 10، شماره صفحات مسلسل 601، ژانویه 1962، آخرین پاراگراف صفحه) واقعا چشم خلق های مستضعف جهان به ویژه ملت آواره فلسطین به این کلمات روشن باد!!! حتما شایسته است که تمامی محافل بهائی جهان این جمله سرکار خانم را برسر در و رودی مراکز خویش نصب کنند تا خیلی صریح تر «متحدان اسرائیل» شناسائی شوند و آرمان های بهائیت واضح

گردد و معلوم شود که اهداف بهائیت چیست، که با اهداف دولت اسرائیل چون حلقه های یک زنجیر به هم پیوسته است؟

دقت کنید: «حلقه های یک زنجیر» یعنی این دو همراه و همگام، با تمامی قوا از اهداف خویش دفاع می کنند و به سوی یک آرمان گام برمی دارند!!!

صحنه آخر!

آخرین پرده این صحنه درام و شگفت انگیز را می توان در فوت عبدالبهاء دید:

دولت انگلیس که یکی از بزرگ ترین دوستان وفادارش (عبدالبهاء) را از دست داده است اشک می ریزد... و تلگرافی جهت همدردی به فلسطین مخابره می نماید، از زبان شوقی می شنویم:

...وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان «مستر وینسون چرچیل» به مجرد انتشار این

خبر پیامی به مندوب سامی فلسطین «سرهربرت ساموئل» صادر و از معظم له تقاضا نمود مراتب

همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید. مندوب سامی

مصر و ایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله مندوب سامی فلسطین به

بازماندگان فقد سر عبدالبهاء عباس افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد

جلیل القدرشان ابلاغ نمائید... (1- قرن بدیع نوشته شوقی افندی جلد 3 ص 321)

با ورق زدن صفحات تاریخ با استناد به کتب خود رهبران بهائیت به ارتباطات رهبری تشکیلات بهائیت

با حکومت استعمارگر انگلیس در آستانه تشکیل دولت یهودی اسرائیل در خاک فلسطین آشنا

شدیم. در پرده بعدی این نمایش تاریخی به ارتباطات عمیق تر جانشین عبدالبهاء یعنی شوقی افندی با رهبران رژیم تازه تأسیس یهودی اسرائیل در خاک اشغال شده فلسطین آشنا می شویم.

هربرت ساموئل نخستین کمیسر عالی (یامندوب سامی) در فلسطین به شمار می رود. ساموئل در خانواده ای اشرافی - یهودی ارتدوکس - که پیشه بازرگانی داشتند به دنیا آمد.

ساموئل هربرت نخستین وزیر یهودی است که با تحصیلات سنتی و مذهبی انگلستان راه یافت. ساموئل هربرت در سال 1924 طرحی را مبنی بر تأسیس یک دولت یهودی ارائه داد که در ضمن از منافع انگلستان هم در منطقه پاسداری کند از این رو در سال 1294 شمسی (برابر با 1925 م) طرحی را در مورد آینده فلسطین به هیأت وزیران مجلس بریتانیا داد و بلافاصله به پارلمان انگلستان تقدیم داشت. وی در آن پیشنهاد متذکر گردید که فلسطین به صورت کشور تحت الحمایه انگلستان در آید تا یهودیان بتوانند به خرید زمین و بسط خاک و برپائی یهودی نشینان پردازند. وی ضمناً خواستار الویت هائی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین گردید. ساموئل به علت داشتن خوی و منش صهیونیستی و استعماری بسیار قوی به عنوان اولین کمیسر عالی انگلستان در فلسطین برگزیده شد. حقیقتاً خیلی جالب است این سخن همسر شوقی روحیه خانم ماکسول که بهائیان حتی به خود اجازه نمی دهند درباره آن حرفی بزنند و هر چه از آنان پرسیده می شود هیچ پاسخی برای گفتن ندارند!!! من ترجیح می دهم که جوان ترین ادیان (بهائیت) از تازه ترین کشورهای جهان (اسرائیل) نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت آینده ما (یعنی بهائیت و اسرائیل) چون حلقه های زنجیر به هم پیوسته است!!! سر عبدالبهاء راه را برای این موضوع هموار نموده است...

خوانندگان گرامی خود در این اسناد و مدارک تأمل کنند و نکات ژرف را دریابند.

آشنایی با مهناز رؤفی

لیلا ساوج

قریب 25 سال از عمر خود را در داخل تشکیلات محدود و مسدود و در عین حال مستبد و با نفوذ گذراندم. تشکیلاتی که از عناصر و عمال خویش در قالب دینداری و خدمت بهره کشی کرده و به آن مجال اندیشه و مطالعه و فرصت خود پروری نمی داد و کودکان را پیش از دبستان در کلاس های به اصطلاح مهد کودک و غیره چنان آموزش می داد که از همان اوان رشد و شکوفائی، بذرنفرت و کدورت نسبت به اسلام در قلب آنان جوانه می زد و چون کرم های ابریشم، دنیا را در همان پله محدود بهائیت می دیدند و برای نوجوانان به سبب روح سرکش و کنجکاویشان با بهترین وجه امکانات رسیدن به خواسته ها و تمایلات غریزی را در اختیارشان گذاشته و انواع سرگرمی ها و کلاس ها را برای شستشوی مغزشان به کار می گرفت. نوجوانی که روح بلند پرواز و انعطاف پذیرش آماده یادگیری و نقش پذیری است، به تشویق ها و ترغیب های کاذب و با وعده و وعیدهای کاذب اعتقاد تحمیل شده را برترین و بهترین اعتقاد می دانست و در تلاش تشکیلاتی شدن و اصطلاح تحریف شده اش (خادم) شده گام بر می داشت و جوانان این گونه تربیت یافته و شکل می گیرد.

محرومیت و محدودیت را به جان می خریدند چرا که با آن همه مسئولیت تشکیلاتی و مسمومیت ذهنی اگر چه خلاءها و کمبودهایی را احساس می کردند دیگر نه توان اعتراض داشتند و نه زبان ابراز، برای

پیشبرد اهداف تشکیلاتی تمامی قوای خود را به کار می گرفتند به گمان اینکه همان شده اند که از کودکی آرزویش را داشته اند. اما تمام احساسات معنوی ذهن حقیقت جو و پویای خویش را کور و خاموش نموده و هزاران سؤال بی جواب در پرده بی اعتنائی رها می شد.

من نیز یکی از آن جوانانی بودم که راه هر گونه پیشرفت علمی و معنوی به رویم بسته بود. آموخته بودم که باید خود را فدای اهداف تشکیلاتی نمایم. آموخته بودم که آموخته های خویش را به کوچک ترها بیاموزم، اما برای رهایی از آن همه خفقان و برای ابراز عقده ها و درد دل ها به هنر پناه بردم و خود را غرق شعر و موسیقی نمودم. موسیقی گرچه مرا به حقیقت نمی رساند اما از غرق شدن بیشتر در تعلیمات کاذب تشکیلات دور می کرد و این خود یک جنبه مثبت بود. سال ها به آموزش موسیقی پرداختم و همین که قابل بهره برداری شد از سوی تشکیلات، کلاس های مختلفی از جمله سرپرستی گروه سرود و تشکیل هیأت موسیقی و تعلیم ساز را عهده دار شدم. هنوز با آن همه مشغله و مسئولیت، کمبود و خلاء معنوی شدیدی داشتم. که این کمبود باعث شد در صدد تحریر رمانی برآیم. می خواستم با نوشتن داستان خود را از محدوده مسدود خارج کرده و به دنیای دیگر سفر کنم و خود را برای مدتی آزاد حس کنم و در گستره معنوی دیگران سیر نمایم.

قصه، ساده زیستی روستاییان بود. روستاییانی که تعاون و همکاری شان، محبت و اخلاص شان، عشق و تعلقات شان همه در سایه ایمانی عمیق بود و این قوه در پرتو ایمان به آنان خط و مشی داده بود و باصفا و بی ریا زندگی را به سر می بردند. داستان قصه زندگی روستاییان مسلمان بود. می بایست تا اندازه ای با اسلام آشنا می شدم و اسلام را از زاویه دید آنان می نگریدم. برای این منظور تصمیم به

مطالعه کتب اسلامی گرفتم. از طرفی بهائیان طرف مقابل اسلام بودند و تبلیغات ضد اسلامی در گوش و جانم رخنه کرده بودند. گاهی از آن همه خشم و نفرت واز آن همه تبلیغات سوء واز آن همه کوچک جلوه دادن اسلام متعجب و متحیر می شدم. چرا که بهائیان معتقد به حقانیت اسلام بودند ولی آن را نسخ شده می پنداشتند و نمی بایست آن همه بر علیه ان تبلیغ می نمودند. با این حال گوئی چیزی مرا وادار به مطالعه می کرد، از مطالعه کتاب های محدود و تکراری بهائیان به ستوه آمده بودم. طالب و تشنه شنیدن حرف های دیگران بودم، خصوصاً حرف و حدیث اسلام که نقطه مقابل بهائیت بود. ناچار برای به ثمر رساندن کتابم به مطالعه کتب گران بهای شهید جلیل القدر استاد مرتضی مطهری و همچنین آیت الله دستغیب و نیز کتاب های پر بار آقای سبحانی پرداختم.

هر چه می خواندم گوئی فروغ نوری در درونم فروزان می شد و بر عظمت این دیانت الهی و پوچی و کوچکی بهائیت بیشتر معترف می شدم. با اینکه مطالعاتم در سطح وسیعی نبود متوجه شدم بهائیت چیز تازه ای به ارمغان نیاورده و نه تنها حرف تازه ای ندارد بلکه با استفاده از احکام و مبانی اسلام و باوارونه کردن دستورات الهی (همچون حلال کردن ربا خواری و کشف حجاب) و بسیاری از مسائل دیگر و با تفسیرهای غلط از آیات مبارک قرآن قصد دارد تیشه به ریشه اسلام وارد کند. در مراحل اول کتاب ها را جهت مطلع شدن آداب و سنن اسلامی مطالعه می کردم اما در حین مطالعه به مسائلی برمی خوردم که به ماگفته شده بود چنین مطالبی در هیچ کتابی وجود ندارد و فقط از آثار تازه بهائیت است و متوجه شدم زیباترین جملات فارسی و عربی را که به نام خود به خورد ما داده بودند از بیانات شیوای

ائمه اطهار (ع) است و بهترین نصایح اخلاقی را مفتخرانه به اوامر خود نسبت داده بودند که چنین نصایح مشفقانه ای فقط می توانست از زبان بزرگان دین صادر شود.

کم کم به این باور رسیدم که دین اسلام دین کامل و بی نقصی است، حتی جای سؤال باقی نگذاشته و هیچ ضرورتی نداشت که دین جدیدی ظهور نماید.

پس از ادعای صاحب زمانی باب بهاء جنگ جهانی دوم رخ داد و با سلاح های اتمی میلیون ها انسان بی گناه قربانی شدند و هیچ عدل و قسطی در جهان حاکم نشد و فحشاء به منتهی درجه حیوانیت رسید.

در هر کتاب که مطالعه می کردم به احادیثی در ارتباط با ظهور مبارک ولی عصر (عج) برمی خوردم که هیچ مناسبتی باقیام باب و بهاء نداشت و هیچ مقاسیه ای در این ارتباط نمی شد کرد. با خود می گفتم این همه حدیث و این همه روایت در اسلام هست که دلالت بر ظهور کسی می کند که هیچ شباهتی به این دو ظهور ندارد. چگونه است که تنها با چند روایت که احادیث و روایات معتبری نیست و به هزار شکل تفسیر و تنظیم شده، بهائیان معتقد به باب و بهاء شده اند و کمترین توجهی به سایر روایات ننموده اند و بالاخره پس از رؤیت خوابی که بارها در جراید آن رابازگو نموده ام که بیشتر مرا به فکر فرو برده و به قرآن مجید نزدیک نمود متوجه شدم که در کتاب خدا نیز درباره قیامت و روز رستاخیز مباحثی وجود دارد که هیچ جای تفسیر و تأویل ندارد. روز قیامت به طرزی تشریح شده که هیچ جای سؤال باقی نگذاشته و شکی نیست که هنوز آن روز بزرگ رخ نداده است.

با کدام سند و با کدام منطق متین و اساسی می توان گفت که منظور از آن روز بزرگ یک روز عادی و معمولی است که یک فرد عادی ادعای مهدویت و سپس نبوت کرده است که دوران نبوتش هم فقط 9 سال طول کشید!!! هر چه بیشتر در مطالعاتم اندیشه می کردم بر تعداد سؤالات و مجهولات ذهنی ام افزوده می شد و هنگامی که موقعیتی پیش می آمد و این سؤالات را اظهار می کردم نه تنها پاسخ قانع

کننده ای دریافت نمی نمودم بلکه به ترد شدن از جامعه بهائیت تهدید می شدم. تا اینکه کم کم مسائل بزرگتر برایم کشف شد و دریافتم که تاکنون هرگز مالک آزادی تفکر و تعقل خویش نبوده و تحت تسلط چنین تشکیلاتی ممکن است ارزش و حیثیت انسانی را نیز از دست بدهم. با این که جدا شدن از تمامی اعضاء خانواده ام به قول تشکیلات ترد شدن از پدر و مادرم برایم مشکل بود و با اینکه در آن ایام سخت ترین لحظه ها را از لحاظ عاطفی گذراندم اما شور و شغف عجیبی در من بود که مرا به زندگی امیدوار می کرد و از اینکه خداوند بر من نظر لطف و عنایتی بی اندازه داشته و مرا از ورطه هولناک فنا و نیستی نجات داده بود در پوست نمی گنجیدم. من مسلمان شدم و بدین سان جان تازه و ارزش تازه ای یافتم و هیچ موهبتی بالاتر از این نیست که مورد رمت الهی قرار گرفته بودم، رحمتی که شاید مستحق آن نبودم. برای آگاه نمودن همسرم را هی جز اینکه خلاصه شده مطالعات و تحقیقاتم را به رشته تحریر در آوردم و تقدیمش کنم نبود. با این حال هرگز فکر نمی کردم، مؤثر باشد و امکان این که با کشف حقیقت جدائی تلخی رخ دهد و ما با وجود آن همه عشق و علاقه ترک هم گوئیم وجود داشت.

با توکل به خدا نامه ای برایش نوشتم برای بیداریش از هر آن که در توان داشتم استعانت جستم. زبان از شکر خدای مهربان عاجز است که او چنان مسلمان شد که گوئی سال ها پیش از من مسلمان بود. سرشار از سرور این تحول عظیم هر دوی ما هم پیمان شدیم که در راه هدایت مستعدین گام برداریم، شاید که پروردگار یاری کند و عده ای از منجلا ب گمراهی رهائی یافته و رستگار شوند.

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز

چه شکر گویمت، ای کار ساز بنده نواز

ارث زن و مرد در بهائیت

دکتر مصطفی نجفی

از جمله تعالیم بهائیان که بسیار بر آن تبلیغ می کنند «تساوی حقوق زنان و مردان» است.

آنها چنین جلوه می دهند که دیگر ادیان مساوات بین زن و مرد را در نظر نگرفته اند ولی بهائیت تساوی را به طور کامل برقرار کرده است.

منتقدین با بررسی مختصر، خلاف این ادعا را در نظامات بهایی مشاهده می کنند. از جمله در عضویت زنان در نظام مدیریت اصلی و تقنینی بهایی که زنان اجازه ورود ندارند و در بحث تفاوت ارث زن و مرد و در بحث مهریه شهری و تفاوتش با زن روستایی و... لذا مورد سؤال واقع می شوند که:

اگر زن و مرد در بهائیت برابرند چرا زنان نمی توانند به عضویت بیت العدل در آیند و این پست که مقامش به اعتقاد بهائیان «مصونیت از خطا» است در انحصار آقایان است؟!

این توهین به زنان نیست که آنان را نامساوی با مردان شمرده از تصدی یک پست معنوی محروم کرده به بیت العدل راه نداده اند و تلویحا آنها را برخلاف مردان ناکارآمد و خطاپذیر و ناتوان از اداره بهائیت در اسرائیل قلمداد کرده اند؟! و نیز سؤال می شود چرا در بهائیت نه تنها زنان حق شرکت و عضویت در بیت العدل را ندارند، بلکه در سهم الارث نیز از مردان عقب ترند. به علاوه نه تنها میان زنان و مردان تساوی حقوق وجود ندارد، حتی میان زن روستایی و شهری هم تفاوت وجود دارد:

مهریه ی زن روستایی برابر نوزده مثقال نقره است و مهریه ی زن شهری نوزده مثقال طلا!

ممکن است در این مورد هم توجیه کنند که چون مخارج زن شهری بیشتر از زن روستایی است، مهریه اش هم سنگین تر است. مانعی ندارد هر توجیهی دوست دارند بکنند، مهم آن است که دست از ادعای تساوی حقوق زن و مرد بردارند.

بهائیان کتابی دارند به نام «گنجینه ی حدود و احکام». این کتاب که احکام بهائی در آن درج شده است از صفحه ی 167 تا صفحه ی 171 بحث مهریه را آورده است:

«از مهریه سؤال نموده بودی. این از احکام حضرت اعلی (یعنی سید باب) است، به کتاب اقدس تجدید شده ایت و آن این است که اهل مدن باید طلا بدهند و اهل قری فضه و این بسته به اقتدار زوج است. اگر فقیر است یک واحد می دهد و اگر اندک سرمایه دارد، دو واحد می دهد و...»

توجیهات غیر قابل قبول

این تناقض فاحش خون بهائیان متعصب رابه جوش آورده به دنبال راه فرار گشته می گویند:

«ملاک تعیین مهریه سکونت مرد است نه زن. یعنی با توجه به توانایی مرد شهری یا روستایی مهر انتخاب می شود نه زن روستایی یا شهری.» «اهل مدن باید طلا بدهند و اهل قری فضه و این بسته به اقتدار زوج است.» حداقل و حداکثری برای مهریه انتخاب کرده اند. که حداقل آن برابر 19 مثقال نقره می باشد که فکر کنم در حدود 15000 تومان می باشد. مردی که در روستا زندگی می کند به علت در نظر گرفتن مسائل اقتصادی، با توافق با همسر خود مهریه ی خود را بین 19 مثقال نقره (1 واحد نقره) تا 95 مثقال نقره (5 واحد نقره) تعیین می کنند. مردانی نیز که در شهر سکونت دارند نیز از یک تا پنج واحد طلا را انتخاب می کنند.

لذا این توجیه نامربوط است زیرا به صراحت مهریه ی زن روستایی برابر بانوزده مثقال نقره و مهریه ی زن شهری نوزده مثقال تعیین شده و دینی که گفته «ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله ی زنان و مردان» (به نقل از نظر اجمالی در دیانت بهایی نوشته ی احمد یزدانی ص 47 از بهاءاله. در ضمن این کتاب مورد تأیید جناب شوقی ربانی است) اگر قرار است مساوات کامله میان زنان و مردان برقرار باشد چرا میان مهریه ی زن شهری و روستایی و نیز سهم الارث میان زن و مرد متفاوت است؟

در همان گنجینه ی حدود و احکام مثلاً سهم پدر 420 سهم از 2520 سهم است و سهم مادر 360 و نیز سهم برادر 300 و سهم خواهر 240 و به علاوه خانه مسکونی و لباس های مخصوص میت هم متعلق به فرزند ارشد پسر است. (1- گنجینه ی حدود و احکام ص 118 تا 125)

اینکه بفرمایید این مساوات کامله چگونه حاکم شده است؟! چرا حقوق نساء و رجال به طور مساوات کامل به فرموده ی حضرت بهاءاله در سهم الارث و نیز تفاوت مهریه ی زن روستایی و شهری (با توجه به اقتدار زوج و سکونت او) رعایت نشده است؟!

بحث بر سر این نیست که حداقل و حداکثر مهریه چقدر باشد، ممکن است زن و مرد در مورد مهریه به یک شاخه نبات توافق کنند، بحث بر سر آن است که چرا زن روستایی مبنای مهریه اش نقره است و زن شهری طلا! این را روشن بفرمایند. مجدداً عین عبارت گنجینه ی حدود و احکام را نقل نموده و مجدداً یادآوری می کنم که سخن در آن نیست که حداقل و حداکثر مهریه چقدر باشد، سخن در آن است که چرا میزان و معیار مهریه ی زن روستایی و زن شهری تفاوت دارد. ممکن است یک روستایی بسیار

ثروتمند تر از یک کارمند جزء شهری باشد و بخواهد نوزده مثقال طلا مهریه ی زنش بکند. مانعی دارد یا ندارد. عرض نمی کنم بیش از نوزده مثقال چون معیار را نوزده مثقال قرار داده اند بسیار خوب من در آن حرفی ندارم چون هر آئینی چنان که عرض کردم برای خودش مقرراتی دارد. عرض بنده در آن است که چرا معیار مهریه ی زن روستایی نقره است وزن شهری طلا. به عبارت گنجینه توجه و قضاوت فرمایید.

در کتاب اقدس نازل قوله تعالی: لا يحقق الصهار إلا بالأمهار. قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب الءبريز وللقمر من الفضة. ومن اراد لزياده حرم عليه أن يتجاوز عن خمسة وتسعين مثقالاً. كذالك كان الأمر مسطوراً دامادی تحقق نمی یابد مگر به مهر (یعنی دادن مهریه واجب است) برای شهرها نوزده مثقال طلا و برای روستاها نقره قرار داده شده است. و هر کس که بخواهد بیشتر بدهد حرام است که از نورد و پنج مثقال تجاوز کند. این چنین است که امر (مهریه) نوشته شده است. جناب عبدالبهاء هم در توضیح این حکم اقدس چنین گفته است:

از مهریه سؤال نموده بودی. این از احکام حضرت اعلی است، به کتاب اقدس تجدید شده است. و آن این است که اهل مدن باید طلا بدهند و اهل قری فضه. و این بسته به اقتدار زوج است. اگر فقیر است سکه واحد می دهد و اگر اندک سرمایه دارد، دو واحد می دهد، اگر با سروسامان است سه واحد می دهد؛ اگر از اهل غناست، چهار واحد می دهد و اگر در نهیت ثروت است، پنج واحد می دهد، فی الحقیقه بسته به اتفاق میان زوج و زوجه و ابویین است. هر نوع در میان اتفاق حاصل شود مجری است... انتهی.

اگر دنباله ی مسائل واحكام این باب را ملاحظه بفرمایید تماما همین گونه توضیحات است ودر هیچ یک از آن ها از این مسأله عدول نشده است که شهری طلا و روستایی نقره باید بدهد. بله در اندازه یک یا دو و... مثقال سخن به میان آمده است ولی درباره ی نقره و طلا هیچ اذنی داده نشده است. سؤال این است چرا مهریه ی زن روستایی یک یا دو یا سه و... یا حداکثر نود و پنج مثقال نقره است وزن شهری یک و یا حداکثر نود و پنج مثقال طلا؟ این را پاسخ بفرمایند. به هر حال سؤال این است:

چرا مهریه زنان روستایی نقره و مهریه ی زنان شهری طلاست؟ حداقل یک و حداکثر نود و پنج مثقال آن مهم نیست مهم نقره و طلا بودنش است؟!

هر چقدر هم که سعی کنند مهریه را به شهر و روستا حمل کنند زن و مرد تا تبعیض را بپوشانند، فایده ای ندارد و راه گشا نیست. درست است که گفته اند قناعت به درجه ی اولی (یعنی نوزده مثقال نقره) احسن و اولی، لذا محدود نمودن مهر به ذنب در مدن جائز نه. (گنجینه ی حدود واحكام صفحه ی 171) اما با این سؤال هنوز برجاست:

چرا (ولو به دلخواه) مهریه زن روستایی نقره و مهریه زن شهری طلاست؟

نکته ی پایانی هم ان است که به هر حال بهائیان این دین را پذیرفته اند واحكامش رات هم اجرا می کنند. بحث تناقض برخی احكام با برخی از اصول و تعالیم بهائیت است چرا: «حداقل برای روستائیان و شهریان یک واحد نقره (هر واحد برابر 19 واحد نقره است) و حداکثر برای روستائیان پنج واحد نقره یعنی 95 مثقال نقره می باشد» چرا برای شهریان طلا و یا نقره است ولی برای روستائیان فقط نقره؟ چرا میان مهریه ی زن روستایی بازن شهری تفاوت وجود دارد؟ صریحا بفرمایند:

آیازن روستایی می تواند به عنوان مهریه نودوپنج مثقال طلا تقاضا کند یا خیر؟ مسلمان پاسخ در بهائیت خیر است.

حال با توجه به کلمه ومعنای «مساوات» و «کامل» بفرمایند:

- 1- چرا میان مهریه ی زن روستایی وزن شهری فرق است؟
- 2- چرا سهم الارث زن و مرد فرق دارد؟
- 3- چرا زنان حق ندارند عضو بیت العدل باشند؟

پایان

* * *

www.bahaismiran.com



منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism\@yahoo.com